

## کارآگاهان مدرسه

نمایشنامه‌ای برای نوجوانان  
نویسنده: حسین فدایی حسین

### نقش‌ها:

دانش آموز ۱/ رئیس / پدر / کریم زبل  
دانش آموز ۲/ نظردهنده اول / فلانی / نگهبان / غضنفر دودی  
دانش آموز ۳/ نظردهنده دوم / فلانی / فری تیغی  
دانش آموز ۴/ نظردهنده سوم / ناظم / فلانی

### صحنه:

کلاسی متروکه و بلااستفاده، بیشتر به انباری مدرسه می‌ماند تا کلاس، دانش‌آموز یک به صحنه می‌آید، از پنجره بیرون را نگاه می‌کند و بعد گوشه‌ای از صحنه می‌نشیند و به فکر فرو می‌رود. لحظه‌ای بعد سه دانش‌آموز دیگر با شتاب به صحنه می‌آیند و از پنجره بیرون را نگاه می‌کنند.

دانش آموز ۲: /به دانش‌آموز ۱/ چرا نگذاشتی بگیریمش؟  
دانش آموز ۱: دیر نمی‌شه؟  
دانش آموز ۳: گذاشتی به همین راحتی از چنگمون فرار کنه؟  
دانش آموز ۱: همین حالا هم توی چنگمونه. هروقت بخواهیم می‌تونیم بگیریمش.  
دانش آموز ۴: خُب چرا همون موقع نگذاشتی؟  
دانش آموز ۱: راستش یه کم ترسیدم!

دانش آموز ۳: ترسیدی؟ رئیس ما رو باش! کلی نقشه کشیدیم تا دزد رو موقع سرقت دستگیر کنیم انوقت آقا توی لحظه آخر گذاشت از چنگمون فرار کنه.

دانش آموز ۱: اصلاً فکر کردین اگه می‌گرفتینش چیکارش می‌خواستین بکنین؟  
دانش آموز ۴: تو می‌گذاشتی ما بگیریمش می‌دونستیم باهاش چیکار کنیم.  
دانش آموز ۲: توی بهترین موقعیت کار رو خراب کردی!

دانش آموز ۱: هنوز هم راه دوری نرفته، توی حیاطه، نیگاش کنین، داره ورزش می‌کنه، خودنویس هم توی جورابشه. همه بچه‌ها هم دیدن که اون خودنویس مال ماست. خب برین بگیرینش، برین دیگه، برین هر کاری می‌خواین بکنین!

دانش آموز ۴: معلوم هست تو چت شده؟ مگه خودت با نقشه‌ی دستگیری اون موافق نبودی؟  
دانش آموز ۱: فکر اینجاهاش رو نکرده بودم.  
دانش آموز ۲: من که نمی‌فهمم چی تو فکرته!

دانش آموز ۱: ببینین، ما تا حالا دزدها رو یا توی فیلم‌ها دیده بودیم یا نقش‌شون رو بازی کرده بودیم، ولی حالا مسئله فرق می‌کنه، این پسر همکلاسی ماست، دستمونه، شوخی که نیست.

دانش آموز ۳: اگه ما به فکر دوستمون هستیم باید ادبش کنیم.

دانش آموز ۱: تو بگو چطور ادبش کنیم.

دانش آموز ۳: انقدر می‌زنیمش تا دیگه هوس دزدی نکنه.

دانش آموز ۱: با زدن درست می‌شه؟ / به بقیه / درست می‌شد؟

دانش آموز ۴: با زدن که درست نمی‌شه. بابام می‌گه کتک آدم رو خنگ می‌کنه.

دانش آموز ۱: بفرما، دیدین خودتون با هم اختلاف دارین؟

دانش آموز ۳: / به دانش آموز ۱ / تو نظر بهتری داری؟

دانش آموز ۱: ببینین، ما یه دزدگیر آوردیم درست؟

بقیه: درست.

دانش آموز ۱: این دزد همکلاسی ما هم هست، درست؟

بقیه: درست.

دانش آموز ۱: حالا باید ببینیم با یه همچین دزدی چیکار باید بکنیم.

بقیه: چیکار باید بکنیم؟

دانش آموز ۱: من می‌گم قبل از اینکه کار حساب نشده‌ای بکنیم فکرهامون رو بریزیم روی هم تا یه راه حل درست و حسابی پیدا کنیم.

دانش آموز ۳: البته قبل از اینکه کار از کار بگذره!

دانش آموز ۴: می‌گم چطوره بجای جر و بحث کردن، یه شورا تشکیل بدیم.

بقیه: شورا؟!

دانش آموز ۴: آره، یه شورای کارآگاهی برای تصمیم‌گیری درباره‌ی سارق مدرسه.

دانش آموز ۳: که چی بشه؟

دانش آموز ۴: هیچی دیگه، هرکس نظرش رو توی شورا مطرح می‌کنه، بعد بهترین نظر انتخاب می‌شه.

دانش آموز ۲: راجع به چی؟

دانش آموز ۴: راجع به اینکه ما با این پسر چیکار کنیم.

دانش آموز ۱: من موافقم. / به دانش آموز ۲ / نظر تو چیه؟

دانش آموز ۲: یعنی ورزش بی‌ورزش؟

دانش آموز ۱: مطمئن باش این کار از هر چیزی مهمتره، پای آینده‌ی یکی از دوستانمون وسطه، شوخی نیست! / به دانش آموز ۳ / تو چی می‌گی؟

دانش آموز ۳: با این حساب من هم باید قبول کنم ولی هر تصمیمی که می‌خوایین بگیرین، زود باشین! / از پنجره نگاه می‌کند. / چون اگه مدرک جرم رو با خودش ببره، دیگه نمی‌شه چیزی رو ثابت کرد!

دانش آموز ۱: بسیار خب، من با اجازه‌ی شما نقش رئیس شورا رو بازی می‌کنم.

دانش آموز ۲: من نظردهنده اول هستم.

دانش آموز ۳: من هم نظردهنده دوم... نظرم هم اینه که بزنیمش! یا اگه نمی‌خواهیم بزنیمش، حداقل...

دانش آموز ۴: صبر کن. هنوز موقع نظر دادن نرسیده... من هم نظردهنده سومم.

**دانش آموز ۱:** /به تماشاگران/ شما هم می‌تونین حاضرین در شورا باشین و اگه چیزی به نظرتون رسید به ما بگین. /در نقش رئیس/ بسیار خب، شروع کار شورا را اعلام می‌نمایم. قبل از هر چیز از آقایان کارآگاه می‌خواهم اگر در ابتدای شورا حرف خاصی دارند، بگویند.

**دانش آموز ۳:** بله، ما کارآگاهان محترم مدرسه که بنده و این سه تا دوست همکلاسی‌ام باشیم، با چشمان خود، شاهد سرقت یک عدد خودنویس طلایی، توسط... /به دانش‌آموز ۱/ اسمش رو بگم؟

**رئیس:** فعلاً اسم او را می‌گذاریم... فلانی! چون می‌خواهیم آبرویش حفظ شود.

**دانش آموز ۳:** توسط فلانی بوده‌ایم و از این شورا خواستار تصمیم برای اشد مجازات سارق می‌باشیم. بله باید پدر او را در بیاوریم تا...

**رئیس:** هنوز زمان نظر دادن شما نرسیده است. از اولین نظردهنده می‌خواهم، بهترین نظر خود را درباره اینکه ما باید با این دانش‌آموز دزد چیکار کنیم، بگویند.

**دانش آموز ۲:** /نظردهنده اول/ با کسب اجازه از حاضرین عزیز...

**رئیس:** لطفاً به جایگاه بیایید.

**نظردهنده اول:** چشم رئیس /در جایگاه قرار می‌گیرد/. با کسب اجازه‌ی مجدد، بنده، طبق محاسبات و تحقیقات بسیار زیادی که همین الان دور و بر این مسئله کرده‌ام، به این نتیجه رسیدم که زدن متهم دزدی را دوا نمی‌کند، آن هم توسط ما. چون اولاً که به قول پدر ایشان /به دانش‌آموز ۴ اشاره می‌کند/ خنگ می‌شود و دوماً غرورش شکسته می‌شود. چطور وقتی ما را دوستان می‌زند غرورمان شکسته می‌شود و یا لج می‌کنیم و باز هم آن کار را انجام می‌دهیم تا دماغش بسوزد؟... بله به نظر من، بهتر... تر آن می‌باشد که متهم، به مقامات بالاتر مدرسه، یعنی جناب ناظم معرفی گردد تا ایشان هر چه خواست بکنند. چرا که اگر ما خودسرانه تصمیمی بگیریم، آقای ناظم که بفهمد، پدر ما را درمی‌آورد و دُرُستمان می‌کند و می‌گوید: «چرا به من نگفتید تنبل‌های بی‌عرضه؟» این بود نظر من، تمام.

**دانش آموز ۳:** اگه اینطوره، پس ما هم دفتر کارآگاهی رو تعطیل کنیم و بریم دنبال کارمون دیگه.

**نظردهنده اول:** آقای نظردهنده دوم شما لطفاً سعی کنید از نقش‌تان خارج نشوید، تازه، این خب یک نظر است دیگر!

**دانش آموز ۳:** آخه این هم شد نظر؟

**رئیس:** لطفاً نظم را رعایت کنید، اجازه بدهید مسئله به طور درست و حسابی بررسی شود... از حاضرین و نظردهندگان کسی در این باره حرفی دارد؟

**دانش آموز ۴:** /نظردهنده سوم/ به نظر من، این راه درستی نیست. چون با زدن فرقی نمی‌کند و حتی بدتر است!

**رئیس:** چطور؟ دلیل خود را بگوئید.

**نظردهنده سوم:** بله، همه‌ی شما از اخلاق آقای ناظم اطلاع دارید، ایشان فردی است بسیار بداخلاق و عصبی...

**نظردهنده اول:** خُب چه بهتر است که او عصبی است، عوضش حق فلانی را بهتر کف دستش می‌گذارد.

**نظردهنده سوم:** من مطمئن هستم که نتیجه درستی از این کار گیرمان نمی‌آید. اگر بخواهید به شما ثابت می‌کنم.

**رئیس:** ثابت کن.

**نظردهنده سوم:** اگر موافق باشید ما آن صحنه را برای حاضرین بازی کنیم تا مسئله بهتر روشن شود.

بقیه: کدوم صحنه رو؟

دانش آموز ۴: صحنه اطلاع دادن به ناظم رو. من هم می شم ناظم... /حالت ناظم را به خود می گیرد./

دانش آموز ۱: /اعلام می کند./ صحنه، مثلاً دفتر مدرسه، ناظم مشغول جر و بحث با یکی از بچه هاست که ما وارد دفتر می شویم تا ماجرای دزدی را به او اطلاع بدهیم...

دانش آموز ۴: (ناظم) /به دانش آموز فرضی/ دفعه آخرت باشه تنبل بی عرضه!... گمشو بیرون /نگاهش به بچه ها می افتد./ شما برای چی اونجا وایسادین؟

دانش آموز ۳: ما آقا؟ ما چیزه آقا!

ناظم: از کلاس اخراج شدین آره تنبل های بی عرضه؟

دانش آموز ۱: نه خیر آقا، ما می خواستیم یه مطلب مهم رو به تون بگیم آقا!

ناظم: مطلب مهم؟! خب چیه اون مطلب مهم؟

دانش آموز ۲: ما آقا، یه دزد تو کلاسمون گیر آوردیم آقا!

ناظم: دزد؟ کدوماتون دزدین؟

دانش آموز ۱: دزد آقا؟ هیچکدوم!

ناظم: مگه گیرش نیاوردین؟ خب، کجاست؟

دانش آموز ۲: توی کلاسه آقا!

ناظم: نام، نام خانوادگی، نام پدر...

دانش آموز ۳: آقا تو رو خدا محکم بهش نزنین آقا!

ناظم: پدرش رو در میارم، نام...

دانش آموز ۱: آقا اگه می شه فقط نصیحتش کنین آقا!

ناظم: درستش می کنم، نام...

دانش آموز ۲: آقا گناه داره، اشتباه کرده، دفعه ی اول دومشه آقا!

ناظم: تنبل بی عرضه، گفتم نام...

دانش آموز ۳: /دستپاچه/ آقا بی عرضه!... نه چیز... همین آقا... فلانی آقا!

ناظم: وای به حالتون اگه کلکی توی کار باشه!

دانش آموز ۲: نه آقا کلکی توی کار نیست آقا!

دانش آموز ۱: به خدا آقا با چشم های خودمون دیدیم آقا

ناظم: چطور باور کنم؟

دانش آموز ۳: آقا باور کنین، خودمون دیدیم فلان خودنویس رو برداشت.

ناظم: من که ندیدم.

دانش آموز ۲: /از بازی خارج می شود./ تو ندیدی دروغگو؟ مگه خودت پشت تخته سیاه قایم نشده بودی؟

دانش آموز ۴: /از نقش ناظم خارج می شود./ من دیدم، ولی آقای ناظم که ندیده، اگه یه دفعه پرسید، چی بگیم؟

دانش آموز ۱: خب همه چیز رو براش تعریف می کنیم.

دانش آموز ۴: خیلی خب، حالا فرض کنین آقای ناظم می خواد براش تعریف کنیم. /بجای ناظم/ تعریف کنین ببینم.

دانش آموز ۲: چی رو تعریف کنیم آقا؟

ناظم: بگین ببینم چطور شد که با چشم‌های خودتون شاهد سرقت بودین؟ زود باشین!

دانش آموز ۳: از اول بگیم آقا؟

ناظم: از اول....

دانش آموز ۱: /به بیرون نگاه می‌کند./ بچه‌ها فقط زود باشین، چون ما تا آخر زنگ ورزش فرصت داریم.

دانش آموز ۳: /رو به دانش آموز ۴ (ناظم) آقا اجازه ما... آقا ناراحت نمی‌شین که ما همه چیز رو بگیم؟!

ناظم: نه خیر تعریف کن.

دانش آموز ۳: اطاعت می‌شه... بله، ماجرا آقا از اونجا شروع شد که ما خیلی وقت بود توی مدرسه منتظر یه اتفاق

هیجان‌انگیز بودیم.

دانش آموز ۴: اتفاقی که بتونه سوژه‌ی یه جستجوی کارآگاهی باشه آقا.

دانش آموز ۲: خیلی ببخشین آقا، آخه ما عاشق کارهای پلیسی هستیم!

دانش آموز ۴: /از نقش ناظم خارج می‌شود و رو به ناظم فرضی/ چند روز پیش، زنگ تفریح، همینجا توی انباری

مدرسه...

بقیه: یعنی دفتر کارآگاهی...

دانش آموز ۴: نشسته بودیم که...

/دانش آموز ۳، صدای بی‌سیم درمی‌آورد. دانش آموزان حالت کارآگاه بخود می‌گیرند./

دانش آموز ۳: از عقاب یک چشم به مرکز، از عقاب یک چشم به مرکز، کتاب قصه‌ی هوشنگی گم شده! کتاب قصه‌ی

هوشنگی گم شده!

دانش آموز ۴: شنیدم یک چشم. /به دانش آموز ۲/ به رئیس بگو کتاب قصه‌ی هوشنگی گم شده.

دانش آموز ۲: /به دانش آموز ۱/ قربان...

دانش آموز ۱: شنیدم، بگو راست می‌گی؟

دانش آموز ۲: /به دانش آموز ۴/ هی! رئیس می‌گه...

دانش آموز ۴: شنیدم... /پشت بی‌سیم صحبت می‌کند./ از مرکز به عقاب یک چشم، رئیس می‌گه راست می‌گی؟...

دانش آموز ۳: باور کنین، هوشنگی که دروغ نمی‌گه.

دانش آموز ۱: /خوشحال/ این همون سوژه‌ایه که منتظرش بودیم، خُب کی این اتفاق افتاده؟

دانش آموز ۳: دیروز!

دانش آموز ۴: دیروز؟ چه خبر داغی، دیر رسیدی داداش. طرف هر کی بوده الان داره با پول کتاب، کیف دنیا رو

می‌کنه.

دانش آموز ۳: خودم می‌دونم.

دانش آموز ۱: اگه می‌دونی پس اومدی این‌جا چیکار؟

دانش آموز ۳: من برای گیرانداختنش یه نقشه دارم.

بقیه: چه نقشه‌ای؟

دانش آموز ۳: /به ناظم فرضی/ نقشه‌ی من این بود، اون... /اشاره به دانش آموز ۱/

دانش آموز ۱: یعنی من.

دانش آموز ۳: امروز باید خودنویس طلایی داداش رو می آورد سر کلاس و به بچه ها نشون می داد...

*/دانش آموز ۱ بازی می کند./*

دانش آموز ۲: بعد ما باید بین بچه ها می گشتیم و در مورد خصوصیات خودنویس به اصطلاح خالی می بستیم تا دزد

کلاس برای به دست آوردن اون به هوس بیوفته... */بازی می کنند./*

دانش آموز ۱: من بعد از نشون دادن خودنویس اون رو گذاشتم توی کیفم... */بازی می کند./*

دانش آموز ۲: زنگ ورزش که شد ما به جای اینکه بریم بیرون، توی کلاس قایم شدیم.

دانش آموز ۳: چون طبق نقشه ی من، احتمال داشت دزد کتاب، برای برداشتن خودنویس به کلاس بیاد.

دانش آموز ۱: البته قرار بود تا من دستور ندادم هیچ کس اقدامی نکنه.

دانش آموز ۴: چند لحظه بعد، سروکله ی دزد کلاس پیدا شد. */رو به ناظم فرضی/* ما اون صحنه رو با اجازه ی شما

براتون بازسازی می کنیم.

*/بچه ها، صحنه کلاس را می سازند و هر کدام گوشه ای پنهان می شوند، دانش آموز ۲ به جای فلانی آهسته وارد کلاس*

*می شود و به سراغ کیف می رود./*

دانش آموز ۴: لحظه خیلی عجیبی بود! ما بعد از مدتها کارآگاه بازی و دستگیری دزدهای خیالی، حالا با یه دزد

واقعی روبرو شده بودیم!

*/دانش آموز ۲ - در نقش فلانی - خودنویس را برمی دارد. بچه ها می خواهند او را بگیرند ولی دانش آموز ۱ آنها را از این کار*

*منع می کند./*

دانش آموز ۳: فرصت مناسبی بود ولی رئیس اجازه نمی داد بگیریمش!

*/دانش آموز ۲ (فلانی) به اطراف نگاه می کند و به طرف در کلاس حرکت می کند./*

دانش آموز ۱: تو لحظه آخر یه دفعه دست و پام شل شد، نه اینکه از اون بترسم؛ ترسم از کاری بود که می خواستیم

انجام بدیم. یه لحظه قیافه اش عین موش آب کشیده اومد توی ذهنم که مثل بید داشت می لرزید و التماس

می کرد، در حالی که من نمی دونستم با اون چیکار کنم!

*/دانش آموز ۲ (فلانی) از کلاس فرار می کند./*

دانش آموز ۳: */رو به ناظم فرضی/* اینطوری بود که دزد کلاس بعد از برداشتن خودنویس، در مقابل چشم های

کارآگاهان مدرسه از کلاس فرار کرد. */به دانش آموز ۱/* ولی کاش می گذاشتی بگیریمش. */از پنجره بیرون را نگاه*

*می کند./* نیگاش کنین چه با خیال راحت داره بازی می کنه. شیطونه می گه برو یقه اش رو بگیر.

دانش آموز ۱: گفتم که دیر نمی شه. فعلاً بذار ببینم آقای ناظم چی می گه.

دانش آموز ۴: */بار دیگر نقش ناظم را می گیرد./* که اینطور. حالا نشونش می دم که دزدی، اون هم توی مدرسه من

یعنی چی!

دانش آموز ۱: آقا می خوائین چیکارش کنین آقا؟

ناظم: خودتون می بینین، فعلاً برین سر صف تا من پیام.

بقیه: */با تعجب/* سر صف!

دانش آموز ۴: آره دیگه، مثلاً برین توی حیاط، صف ببندین.

*/صدای زنگ مدرسه، بچه ها صف می کشند. دانش آموز ۱ به جای بلندگو حرف می زند./*

صدای بلندگو: دانش آموزان عزیز صف ببندن، آقای ناظم باهاشون کار مهمی دارن...

*/سرو صدای بچه‌ها.../*

ناظم: کافیه! /سکوت/ درست وایسو تنبل بی‌عرضه! با تو هستیم. /بچه‌ها جم نمی‌خورند./ من در این لحظه تاریخی، شما رو این‌جا جمع کردم تا یه تنبیل بی‌عرضه رو به‌تون معرفی کنم. کسی که دوبار در مدرسه دزدی کرده... /سرو صدای بچه‌ها.../ ساکت! من پدرش رو در میارم... /سرو صدای بچه‌ها.../ ساکت! من درستش می‌کنم... /سرو صدای بچه‌ها.../ ساکت! آهای فلانی، تنبل بی‌عرضه، بیا بیرون ببینم. /دانش‌آموز ۳ در نقش فلانی با ترس و دلهره از صف بیرون می‌آید./

ناظم: بیا جلو تا همه ببیننت... جلوتر... ببینین! اش، قیافه‌اش رو خوب به خاطر بسپورین، چند سال دیگه عکسش رو توی روزنامه‌ها به عنوان دزد حرفه‌ای می‌بینین، ولی ما قبل از اینکه این تنبیل بی‌عرضه، نام شریف مدرسه‌مون رو لکه‌دار کنه، اون رو از مدرسه اخراج می‌کنیم. فردا به بابات بگو بیاد پرونده‌ات رو بگیره. اما قبل از هر چیز باید به مجازات ویژه مدرسه برسی... دانش‌آموزان به فرمان من، همه این دزد تنبل بی‌عرضه رو «هو» می‌کنین، فهمیدین؟  
بچه‌ها: بعله...!

ناظم: /به تماشاگران/ به نظر من، در این موارد خاص، اخراج می‌تونه بهترین راه حل باشه، چرا که یک بُزِ گر، می‌تونه تمام گله رو گر کنه و یک میوه گندیده، می‌تونه تمام میوه‌های اطرافش رو فاسد کنه. /به دانش‌آموزان/ شروع...  
/دانش‌آموزان فلانی را هو می‌کنند./

دانش‌آموز ۳: (فلانی) /رو به تماشاگران/ حالا که اینطور شد، من هم تمام خودنویس‌های دنیا رو می‌دزدم! رئیس: بسیار خب، نتیجه را دیدیم. حالا از حاضرین و اعضای نظردهنده می‌خواهم در این مورد اگر صحبتی دارند بگویند.

دانش‌آموز ۴: /نظردهنده سوم/ همانطور که دیدیم با مطلع شدن آقای ناظم که همه کاره‌ی مدرسه ما به حساب می‌آید و با دلایلی که برای کارشان گفتند و البته به نظرشان منطقی هم می‌رسید، تمام مدرسه از این موضوع اطلاع پیدا کردند و به نظر شخص من، آبروی متهم رفت. هرچند احتمالاً باعث عبرت بقیه شد ولی به هر حال یک دزد از مدرسه‌ی ما تحویل جامعه داده شد و این کار درستی نبود، تمام.  
رئیس: کسی صحبت دیگری دارد؟

دانش‌آموز ۳: /نظردهنده دوم/ به نظر من، این کار از زدن هم بدتر بود، چون اگر ما او را می‌زدیم فقط خنگ می‌شد و یا غرورش جلوی ما می‌شکست، اما حالا آبرویش جلوی همه رفته است و غرورش جلوی همه شکسته و از مدرسه هم اخراج شده و شاید خنگ هم شده باشد، تمام.

رئیس: بسیار خب با این حساب ما این نظر را مردود اعلام می‌کنیم، حالا نظردهنده دوم به جایگاه بیاید و نظرش را اعلام کند.

دانش‌آموز ۳: /نظردهنده دوم/ با کسب اجازه از حاضرین... بنده از نتیجه‌ی نظر نظردهنده اول استفاده می‌کنم و می‌گویم، حالا که قرار است کار به آبروریزی و اخراج و اطلاع پدر متهم بکشد، بهتر است ریشه‌ای‌تر با مسئله برخورد کنیم، یعنی از همان اول، مسئله را به پدرش بگوئیم تا او پسرش را تربیت کند. چون هر چه باشد پدر است و نمی‌گذارد آبروی پسرش برود...

دانش‌آموز ۴: /نظردهنده سوم/ از کجا معلوم که این کار باعث جلوگیری از دزدی بشود؟

نظردهنده دوّم: آقا هنوز حرف من تمام نشده.. /بازی می‌کند./ بالاخره پدر است او را نصیحت می‌کند و تازه از ما هم که چنین تصمیمی گرفته‌ایم تشکر خواهد کرد، تمام.

نظردهنده اول: اگر پدرش چنین نکرد چه؟

نظردهنده دوّم: مگر می‌شود؟

نظردهنده سوم: بله، اگر او را تشویق به دزدی بیشتر کرد؟

نظردهنده دوّم: مگر ممکن می‌شود؟

نظردهنده سوم: آری که ممکن می‌شود.

نظردهنده دوّم: نمی‌شود!

نظردهنده سوم: می‌شود!

رئیس: نظم جلسه را رعایت کنید... ما فعلاً نمی‌دانیم که می‌شود یا نمی‌شود ممکن است بشود و ممکن هم هست که نشود.

نظردهنده اول: اگر می‌شود این حرف را کمی باز کنید.

رئیس: بله ممکن است این نظر درست باشد، در صورتی که پدر فلانی شخصی منطقی، فهمیده و با خصوصیت‌هایی مثل اینها باشد، اما اگر اینطور نبود چه؟

نظردهنده اول: اگر می‌شود یک مثال بزنید.

رئیس: به نظر شخص بنده، بهتر است چند نمونه پدر، از نوع دوم را برای حاضرین نمایش دهیم تا مسئله قدری روشن گردد.

دانش‌آموز ۲: خیلی خوبه.

دانش‌آموز ۱: /از نقش رئیس خارج می‌شود./ من هر وقت نیاز شد نقش پدرهایی رو بازی می‌کنم که متأسفانه نمی‌تونن مشکل پسرشون رو حل کنن؛ البته به دلایل مختلف که الآن خواهید دید.

بقیه: ما هم نقش خودمون رو بازی می‌کنیم.

/بچه‌ها در صحنه شروع به حرکت می‌کنند... دانش‌آموز ۱ به جای پدر فلانی مشغول کار می‌شود./

دانش‌آموز ۲: /اعلام می‌کند./ صحنه، مثلاً مغازه، پدر سخت مشغول کار است که ما وارد می‌شویم.

دانش‌آموز ۴: /به دانش‌آموز (پدر)/ آقا می‌بخشین شما می‌دونین مغازه‌ی پدر فلانی کجاس؟

/دانش‌آموز ۱ (پدر) لحظه‌ای به آن‌ها نگاه می‌کند و بار دیگر مشغول کار می‌شود./

دانش‌آموز ۳: آقا با شمائیم می‌شه بگین مغازه‌ی پدر فلانی کجاس؟

دانش‌آموز ۱: (پدر) بله، ولی من گرفتارم /به‌طور فرضی سیگار می‌کشد./

دانش‌آموز ۳: ولی ما کار مهمی داریم.

پدر: متأسفم من خیلی کار دارم. گرفتارم. /سیگار می‌کشد./

دانش‌آموز ۳: خب ما هم کار داریم، ما باید حتماً پدر فلانی رو ببینیم وگرنه...

پدر: /برمی‌گردد و نگاه می‌کند./ شما با کی کار دارین؟

دانش‌آموز ۴: با پدر فلانی، شما می‌شناسینش؟

پدر: خودم هستم.



دانش آموز ۲: خودتون هستین؟

دانش آموز ۴: ما یه کار مهم با شما داشتیم.

پدر: اگه می‌شه بعداً بگین. آخه من کار دارم. /مشغول کار می‌شود./

دانش آموز ۳: ولی ما حتماً باید در مورد پسرتون با شما حرف بزنیم.

پدر: پسر من؟ چی شده؟ تصادف کرده؟ /محکم سیگار می‌کشد./

دانش آموز ۳: نه آقا، از کیف بچه‌ها...

پدر: دزدی کرده؟! /محکم‌تر سیگار می‌کشد./

دانش آموز ۲: بله آقا.

پدر: بسیار خب. اگر فرصت شد خودم حسابش رو می‌رسم. فعلاً گرفتارم. /مشغول کار می‌شود./

دانش آموز ۴: ولی آقا، آینده‌ی پسرتون...

پدر: می‌بینین که خیلی گرفتارم. شما اگه دیدینش از قول من بهش بگین اگه گیرت بیارم می‌کشمت حالا دیگه

دزدی می‌کنی آره؟ /سیگار می‌کشد./ شاید، شاید هم با مدرسه تماس گرفتم. آره این‌طور بهتره... امور مدرسه

مربوط می‌شه به مدرسه. /به بچه‌ها/ راستی کلاس چندم بود؟... خب مهم نیست. /یکی به سیگار می‌زند و بعد رو

به تماشاگران/ صبح تا شب باید سگ‌دو بزنم تا شکمش رو سیر کنم، کی می‌رسم به تربیت کردنش؟ مگه

گیرش نیارم!

دانش آموز ۴: /به تماشاگران/ شما بگین، یه همچین پدری، چطور می‌تونه پسرش رو تربیت کنه؟

دانش آموز ۱: و اما یه نمونه‌ی دیگه...

/بچه‌ها بار دیگر در صحنه به راه می‌افتند. دانش آموز یک گوشه‌ای از صحنه لم می‌دهد و به طور فرضی پیپ می‌کشد و

مشغول شمردن پول می‌شود. بچه‌ها متوجه او می‌شوند./

دانش آموز ۴: می‌بخشین، شما آقای فلانی رو می‌شناسین؟

پدر: بله خودم هستم، بفرمائین... /پیپ می‌کشد./

دانش آموز ۲: خودتون هستین؟

پدر: بله. بفرمائین... /پول می‌شمرد./

دانش آموز ۴: خیلی ممنون ما یه کار مهم با شما داشتیم.

پدر: حالا بعداً بگین. فعلاً بفرمائین... /پیپ می‌کشد./

دانش آموز ۳: خیلی ممنون. ما باید در مورد پسرتون با شما حرف بزنیم.

پدر: پسر من؟ چی شده تصادف کرده؟! /تند پول می‌شمرد./

دانش آموز ۳: نه آقا، از کیف بچه‌ها...

پدر: دزدی کرده؟! /تندتر پول می‌شمرد./

دانش آموز ۲: بله آقا!

پدر: همین؟ /پیپ می‌کشد./ اگه شد باهاش صحبت می‌کنم، فعلاً بی‌خیال، بفرمائین. /پول می‌شمرد./

دانش آموز ۴: ولی آقا، آینده‌ی پسرتون...

**پدر:** البته در آینده درست می‌شه. حالا شما اگه خیلی ناراحتین می‌تونین از قول من بهش بگین: پسر جون دزدی خوب نیست. یکی بیاد پول تو رو بدزده خوبه؟ شاید، شاید هم با مدرسه صحبت کردم. آره، امور مدرسه به مدرسه مربوط می‌شه... راستی کلاس چندم بود؟... خب مهم نیست... /پیپ می‌کشد./ بفرمائین... /رو به تماشاگران/ بچه‌اس دیگه، چیکار می‌شه کرد؟ بزرگ می‌شه درست می‌شه بفرمائین. /بچه‌ها حرکت می‌کنند./

**دانش آموز ۴:** این پدر چی؟ می‌تونه مشکلی رو از پسرش حل کنه؟

**دانش آموز ۳:** /نظردهنده دوم/ من قبول ندارم. شما همه‌اش نمونه‌های بد را نشان می‌دهید. از کجا معلوم که پدر فلانی اینطوره باشد؟

**دانش آموز ۴:** /نظردهنده سوم/ از کجا معلوم که نباشد؟

**دانش آموز ۱:** /رئیس/ لطفاً نظم را رعایت کنید. جناب نظردهنده دوم، شما پذیرفتید که ممکن است... توجه کنید، گفتم ممکن است پدر فلانی، پدری اینگونه باشد؟

**نظردهنده دوم:** بله ممکن است باشد، ولی از کجا معلوم که برعکس اینها نباشد؟ مثلاً به محض اینکه این حرف را از ما شنید بگوید: /بازی می‌کند./ عجب! شما مطمئن هستین؟... که اینطور، این مسئله رو باید از همین حالا جلوش رو گرفت وگرنه در آینده...! بسیار خب کسی که از این موضوع اطلاعی نداره، نه؟... خوبه من سعی می‌کنم به مرور در مورد این عادت بد به اون هشدار بدم. در مورد کتاب و خودنویس هم نگران نباشین کاری می‌کنم که خودش بیاره بگذاره سر جاش. در ضمن شما هم کار خوبی کردین اومدین به من گفتین...  
**دانش آموز ۲:** البته اگه پدر فلانی واقعاً اینطور باشه خیلی خوبه.

**رئیس:** چون ما از وضعیت روحی و اخلاقی پدر فلانی اطلاع دقیقی نداریم و نمی‌دانیم ایشان با پسرشان واقعاً چگونه رفتار خواهند کرد، بهتر است این نظر را فعلاً مشروط اعلام کنیم. و باز هم به دنبال راه حل بهتری باشیم. اگر کسی در این باره صحبتی دارد بگوید... بسیار خب، نظردهنده سوم می‌تواند به جایگاه بیاید و تا زنگ ورزش تمام نشده است، نظرش را بگوید.

**دانش آموز ۴:** /نظردهنده سوم/ با کسب اجازه از حاضرین عزیز و عرض خسته نباشید. بدون رو دروایی باید بگویم. نظراتی که تا حالا مطرح شده، یا مردود می‌باشد و یا مشروط است که خودتان دیدید. من می‌گویم بهتر است مسئله بدون پارتی بازی و اینکه متهم هم کلاسی و دوست ماست، توسط پلیس محله حل شود! بله ما می‌بایست متهم را به پاسگاه پلیس محله که دو کوچه آنطرف‌تر است معرفی نمائیم تا آن‌ها او را ادب کنند، تا دیگر هوس چنین کارهایی به سرش نزنند، تمام.

**دانش آموز ۳:** /نظردهنده دوم/ شخص بنده با این نظر جناب نظردهنده سوم مخالفم. همانطور که ایشون عرض کردند، باید متهم به پلیس تحویل داده شود تا ادب شود. پس منظور ایشون ادب کردن متهم است. ولی از کجا معلوم که متهم در پاسگاه پلیس ادب شود. پس نظر ایشون که به پلیس رفتن است با منظور ایشون که ادب شدن است معلوم نیست که متناظر باشد. در صورتی نظر ایشون با منظورشون متناظر است که ما ناظر باشیم. شخص مورد نظر که متهم باشد در پاسگاه پلیس ادب شود وگرنه منظور ایشون...

**رئیس:** ضمن اینکه به آقای نظردهنده دوم می‌گویم از کلمه‌ی نظر و کلمات هم‌خانواده‌ی آن کمتر استفاده کند، از او می‌خواهم دلیل خود را کمی باز نماید.

**نظردهنده دوم:** بله اطاعت می‌شود، با اجازه‌ی حاضرین، من از دوستان خواهش می‌کنم که صحنه‌ی پایگاه پلیس را بازی کنند.

/بچه‌ها، صحنه یک پاسگاه پلیس را می‌سازند، دانش‌آموزا به عنوان رئیس پلیس پشت میز می‌نشیند و دانش‌آموز ۲ به عنوان نگهبان جلوی در می‌ایستد. دانش‌آموزان ۳ و ۴ هم برای شکایت پشت در قرار می‌گیرند.../

دانش‌آموز ۱: (رئیس) /به نگهبان/ اون پنج نفر که دعوا کردن فعلاً بازداشت بشن تا بعد. به اون زن و مرد هم بگو باید برن دادگستری به ما مربوط نمی‌شه. اون یارو قاتله رو هم بفرستین زندان تا دادگاهش شروع بشه... کسی پشت دره؟

دانش‌آموز ۲: (نگهبان) بله قربان، چند تا بچه اومدن می‌گن شکایت دارن قربان!

رئیس: از کی شکایت دارن؟

نگهبان: /با دانش‌آموزان ۱ و ۲ صحبت می‌کند و برمی‌گردد./ قربان می‌گن از همکلاسی شون قربان!

رئیس: بگو این چیزها به ما مربوط نمی‌شه، مدرسه باید حل کند.

نگهبان: /صحبت می‌کند و برمی‌گردد./ قربان می‌گن این نظر مردوده قربان!

رئیس: یعنی چه مردوده؟

نگهبان: /صحبت می‌کند و برمی‌گردد./ قربان می‌گن ناظمشون بد اخلاقه، آبروی دوستشون رو می‌بره و اخراجش می‌کنه قربان!

رئیس: شکایتشون چی هست؟

نگهبان: /صحبت می‌کند و برمی‌گردد./ قربان می‌گن دوستشون از کلاس دزدی می‌کنه قربان!

رئیس: برن با پدرش صحبت کنن.

نگهبان: /صحبت می‌کند و برمی‌گردد./ قربان می‌گن این نظر مشروطه قربان!

رئیس: یعنی چی مشروطه؟

نگهبان: /صحبت می‌کند و برمی‌گردد./ قربان می‌گن معلوم نیست پدرش رسیدگی کنه، ممکنه گرفتار باشه ممکن هم هست بی‌خیال باشه قربان!

رئیس: خیلی خب، بگو یه شکایت‌نامه بنویسن.

نگهبان: بله قربان.

رئیس: درضمن به‌شون بگو وای به حالشون اگه بیخودی تهمت زده باشن!

نگهبان: /صحبت می‌کند و برمی‌گردد./ قربان می‌گن با چشم‌های خودشون دیدن قربان. البته قربان می‌گن یه کاری کنین ادب بشه قربان!

رئیس: ادب می‌شه، توی زندان ادب می‌شه.

نگهبان: /صحبت می‌کند و برمی‌گردد./ قربان می‌گن اگه ممکنه زندانش نکنین قربان، فقط ادبش کنین قربان!

رئیس: /عصبانی/ مگه می‌شه زندانش نکنم! توی اداره که نمی‌تونم نگهش دارم!... کسی پشت دره؟

نگهبان: /نگاه می‌کند و برمی‌گردد./ قربان همون بچه‌هان قربان!

رئیس: مگه هنوز نرفتن؟

نگهبان: /نگاه می‌کند و برمی‌گردد./ خیر قربان. می‌گن ما باید چیکار کنیم قربان؟

رئیس: شکایت‌نامه رو نوشتن؟

نگهبان: بله قربان.

رئیس: خیلی خب، فعلاً برن تا حکم دستگیری همکلاسی شون صادر بشه... کسی پشت دره؟

نگهبان: /نگاه می‌کند و برمی‌گردد./ قربان یه تصادفیه قربان؟

رئیس: چی می‌گه؟

نگهبان: /صحبت می‌کند و برمی‌گردد./ قربان از راننده‌ی ماشینی که بهش زده و در رفته شکایت داره قربان!

رئیس: شماره‌ی ماشین؟

نگهبان: /صحبت می‌کند و برمی‌گردد./ قربان شماره‌اش رو یادش نیست قربان!

رئیس: خُب ما چیکار می‌تونیم بکنیم؟

نگهبان: در ضمن قربان، اون بچه‌ها هنوز نرفتن، قربان!

رئیس: کدوم بچه‌ها؟

نگهبان: همون‌ها که از همکلاسی شون شکایت داشتن، قربان!

رئیس: این حکم دستگیری رو بگیر و همراهشون برو... کسی پشت دره؟

نگهبان: /نگاه می‌کند و برمی‌گردد./ قربان، همون تصادفیه قربان!

رئیس: همون که شماره‌ی ماشین یادش نیست؟

نگهبان: بله قربان.

رئیس: گفتم بگو ما چیکار می‌تونیم بکنیم؟

نگهبان: /صحبت می‌کند و برمی‌گردد./ قربان، می‌گه من چیکار می‌تونم بکنم، قربان؟ درضمن قربان اون بچه‌ها هنوز

نرفتن قربان!

رئیس: کدوم بچه‌ها... آهان خیلی خب تو برو پی کار اون‌ها، من خودم هستم... کسی پشت دره؟

نگهبان: /نگاه می‌کند و برمی‌گردد./ قربان، باز هم همون تصادفی قربان!

رئیس: بگو بیاد تو، تو هم برو دنبال کار او بچه‌ها. /نگهبان خارج می‌شود، رئیس رو به تماشاگران/ ما مجبور هستیم

متهمین رو برای مدتی به زندان بیاندازیم تا زمانی که به پرونده‌ی اون‌ها رسیدگی بشه. مجبوریم!

دانش آموز ۲: //اعلام می‌کند./ و حالا با هم سری به زندان می‌زنیم تا ببینیم همکلاسی ما ممکن است با چه کسانی

در زندان برخورد کند. این کسان را ما یا در فیلم‌ها دیده‌ایم یا از این و آن درباره‌ی آن‌ها شنیده‌ایم. شاید هم

زندان اینطورها نباشد.

دانش آموز ۱: /به جای صدای بلندگوی زندان/ زندانی به اسم کریم زبل ملاقاتی داره، زود بیا دم در.

/صحنه خالی است، دو نگهبان، دانش‌آموز ۴ را به عنوان فلانی وارد زندان می‌کنند و در را می‌بندند. فلانی

نگران به اطراف نگاه می‌کند./

صدای بلندگو: زندانیانی که رفتن هواخوری زود برگردن توی سلول. راه بیفت غضنفر دودی!

/فلانی، نگران به در سلول نگاه می‌کند./

صدای بلندگو: گفتم زندانیانی که رفتن هواخوری برگردن توی سلول، آهای فری تیغی با تو هستیم.

دانش آموز ۳: (فری تیغی) خیلی خب بابا رفتیم، چرا داد می‌زنی؟

/دانش‌آموز ۳ (فری تیغی) وارد می‌شود و نگاهش به دانش‌آموز ۴ (فلانی) می‌افتد./

فری تیغی: به به، یه تازه وارد... غضنفر، راه بیا، یه مهمون داریم /به فلانی/ به من می‌گن فری تیغی /دستش را به

طرف فلانی دراز می‌کند./ خوشوقت‌ام.

فلانی: /با او دست می‌دهد./ منم فلانی هستم!

فری تیغی: چاکر آقا فلانی. کوچیکت آق فری که بنده باشم به جرم چاقو کشی اومدم اینجا! بل نسبت شما نباشه تا حالا ده- یازده تا چشم کور کردم، سیزده- چهارده تا دست و پا شکستم، شونزده- هیفده تا شکم سفره کردم و سر جمع صد- صدوپنجاه فقره چاقو کشیدم. خلاصه غلامت توی کار تیغ و تیزی و چاقو- ماقو خبره‌اس. بدخواه- مدخواه داشته باشی، چاکرت آماده‌ی تعلیمه، با هر وسیله‌ای که بخوای. کاری می‌کنم یه ماهه اوستا از این جا بری بیرون....

دانش آموز ۲: /غضنفر دودی/ باز تو معرکه گرفتی فری؟ ولش کن...

فری تیغی: ولش کنم که جنابعالی دودیش کنی؟ /به فلانی/ نعشی که می‌بینی اونجا افتاده، غضنفر دودیه. خوراکش دوده، هر نوع که فکرش رو بکنی. البته این جا فقط سیگار گیرش میاد. خیلی حواست رو جمع کن، غافل بشی، یه سیگار گوشه‌ی لبِت گذاشته و یه کبریت هم زیرش. از ما گفتن.  
/صدای دانش آموز ۱ (کریم زبل) از بیرون، که آواز می‌خواند و نزدیک می‌شود./

فری تیغی: کریم اومد. /به فلانی/ جیب‌هات رو بپا!

فلانی: جیب‌هام رو؟

دانش آموز ۱: (کریم زبل) بوی جیب تازه می‌یاد. /به دانش آموز ۲ (غضنفر) نگاه می‌کند./ تو واسه‌ی چی جیب‌هات رو چسبیدی مفنگی؟ می‌ترسی آشغال سیگارها رو کش برم؟ /نگاهش به فلانی می‌افتد./ آقا کی باشن؟  
فری تیغی: تازه وارده.

کریم زبل: جدی؟ اسم آقا؟

فلانی: فلانی هستم...!

کریم زبل: اینجانب، کریم زبل، جرم، سرقت از هر نوع که بخوای، یه دستی، دو دستی، هیچ دستی، مسلحانه‌ی گرم، مسلحانه‌ی سرد، با نردبوم، بی‌نردبوم، خلاصه... جرم آقا؟  
فلانی: سرقت...!

کریم زبل: راست می‌گی؟ پس هم کار هستیم. چند مورد؟

فلانی: دو مورد...!

کریم زبل: فقط همین؟ پس صفر کیلومتری، چی بلند کردی؟

فلانی: ... کتاب قصه‌ی هوشنگی و خودنویس طلائی...

کریم زبل: همین؟ ناامیدم کردی، ولی غصه نخور، اگه بیایی پیش خودم کارآموزی، قول می‌دم حرفه‌ای از این جا بری... خیلی خب فعلاً آستین‌هات رو بزن بالا تا یه چشمه نشونت بدم.

فری تیغی: کجا با این عجله داداش؟ مثل اینکه ما نوبت گرفتیم‌ها!

کریم زبل: نوبت چی؟

فری تیغی: زنگ اول رو چاکرت باهاش چاقو کشی کار می‌کنه.

غضنفر دودی: زنگ دوم هم مخلصت اعتیاد رزرو کرده.

کریم زبل: نفهمیدم، زنگ سوم که دیگه حال و حوصله‌ی درس‌های ما رو نداره.

فری تیغی: دیر رسیدی، چیکار می‌شه کرد؟

کریم زبل: ببین داداش من، درس‌های ما دقت و ظرافت می‌خواد، باید زنگ اول باشه.

فری تیغی: مگه درس‌های ما نمی‌خواد؟

کریم زبل: نه که نمی‌خواد.

فری تیغی: واسه‌ی چی داد می‌زنی؟! / یقه‌اش را می‌گیرد./

کریم زبل: تو داری داد می‌زنی! / یقه‌اش را می‌گیرد./

/با هم درگیر می‌شوند... دانش‌آموز ۴ بازی را می‌شکند./

دانش‌آموز ۴: من فکر می‌کنم این صحنه رو بیشتر از این نمی‌خواد ادامه بدیم.

دانش‌آموز ۲: واسه‌ی چی؟ ما باید تأثیر زندان رو به همه نشون بدیم.

دانش‌آموز ۴: نمی‌خواد، بسه دیگه.

دانش‌آموز ۳: هنوز که اتفاقی نیفتاده. من باید تو رو چاقوکش کنم.

دانش‌آموز ۲: منم باید سیگاریت کنم.

دانش‌آموز ۴: آقا جون من بسه. یه نظر دادیم‌ها ببین به کجا کشید.

دانش‌آموز ۱: بچه‌ها راست می‌گه، دیگه بسه، ما می‌خواستیم بگیم زندان برای دوستمون جای خوبی نیست که گفتیم.

دانش‌آموز ۳: ولی آخه نمی‌شه به این بهانه، همه‌ی مجرمین رو ول کرد.

دانش‌آموز ۱: ما اینجا جمع نشدیم که در مورد مجرمین دیگه صحبت کنیم. ما شورا تشکیل دادیم تا به عنوان دوست‌های فلانی بهترین راه رو برای ادب کردن اون پیدا کنیم همین.

دانش‌آموز ۲: والا من گیج شدم! هر راهی خودش یه اشکال‌هایی داره و آدم رو به هچل می‌اندازه!

دانش‌آموز ۳: به آقای ناظم که نمی‌شه بگیم، اخلاق پدرش رو هم که نمی‌دونیم، پلیس و زندان هم اونطوریه، پس بفرمائید چیکار کنیم؟

دانش‌آموز ۴: شاید بهتر باشه ما از خیر این پرونده‌ی جدی بگذریم و سرمون به بازی‌های کارآگاهی خودمون گرم باشه.

دانش‌آموز ۱: این کاریه که ما شروع کردیم. باید یه جوری تمومش کنیم. فرار از مشکل که نمی‌شه راه حل. /به تماشاگران/ شما راه حلی به ذهن‌تون نمی‌رسه؟

دانش‌آموز ۴: /به تماشاگران/ اگه راه حلی سراغ دارین بگین.\*

دانش‌آموز ۲: من می‌گم تا زنگ نخورده بریم رُک و راست همه چیز رو بهش بگیم!

بقیه: مثلاً؟

دانش‌آموز ۲: همه چیز رو می‌گیم دیگه. می‌گیم فلانی، ما موندیم باهات چیکار کنیم، خب دزدی نکن دیگه!

دانش‌آموز ۱: اینطوری خوب نیست.

دانش‌آموز ۲: خیلی هم خوبه. دو ساعته ما این‌جا داریم سر اینکه با اون چیکار کنیم بحث می‌کنیم؛ خوب می‌ریم یک کلام بهش می‌گیم و خودمون رو خلاص می‌کنیم.

دانش‌آموز ۴: اگه قراره به خودش بگیم جور دیگه هم می‌شه.

---

\* در صورتی که این آمادگی را داشته باشید تا از نظر تماشاگران استفاده کنید، می‌توانید از آن‌ها در این باره سؤال بپرسید. چون اگر تماشاگران نظری داشته باشند، باید با صبر و حوصله نظرها را شنیده و در صورت نیاز، حتی راه حل‌های پیشنهادی را با استفاده از تماشاگران اجرا کنید. در غیر این صورت از سؤال کردن صرف‌نظر کرده و به ادامه‌ی نمایش بپردازید.

دانش آموز ۲: چه جوری؟

دانش آموز ۴: غیرمستقیم، ولی یه جوری که بفهمه کار اشتباهی کرده.

دانش آموز ۱: درسته، مثلاً با تعریف کردن یک داستان.

دانش آموز ۴: یا بازی کردن یه نمایش.

دانش آموز ۱: یا حتی با نوشتن یه نامه‌ی محرمانه!

دانش آموز ۲ و ۳: نامه؟!

دانش آموز ۴: درسته، یه نامه برایش می‌نویسیم و حسابی شرمندهاش می‌کنیم، این بهترین کاره.

دانش آموز ۱: /رو به تماشاگران/ البته این راهیه که توی همچین شرایطی به ذهن ما می‌رسه، ممکنه توی شرایط

دیگه، راه حل بهتری پیدا بشه.

دانش آموز ۳: هر کاری می‌کنین زود باشین. /از پنجره نگاه می‌کند./ الان زنگ می‌خوره!

دانش آموز ۱: /به دانش آموز ۴/ بنویس...

دانش آموز ۴: بگو...

دانش آموز ۱: ببین فلانی...

دانش آموز ۴: اون چه می‌دونه فلانی کیه.

دانش آموز ۱: تو اسم اصلیش رو بنویس. ببین فلانی، ما می‌دونیم دزدی‌های کلاس کار توست، ولی چون

نمی‌خواهیم آبروت بره، اسمت رو فاش نمی‌کنیم...

دانش آموز ۳: تو هر چی می‌بینی دلت می‌خواد، ولی یه کمی هم به آینده‌ات فکر کن...

دانش آموز ۲: یه خودنوشت یا یه کتاب، ارزش نداره که آدم به خاطرش از مدرسه اخراج بشه. یا آبروش جلوی

همکلاسی‌هاش و پدر و مادرش بریزه، یا کارش به اداره‌ی پلیس و زندان بکشه...

دانش آموز ۴: خوب حواست را جمع کن، دفعه‌ی بعد معلوم نیست اینطور با تو برخورد کنیم... ما حرف دیگه‌ای

نداریم. امضا...

دانش آموز ۲: اسم‌هامون رو بنویسیم؟

دانش آموز ۱: اگه ندونه کی هستیم بهتره.

دانش آموز ۴: پس امضا...

دانش آموز ۱: دوستان همکلاس تو...

همه: کارآگاهان ناشناس مدرسه، تمام...

حسین فدایی حسین

فروردین ۷۴-۷۳